

## متن پرسش

با سلام و تشکر از جواب شما استاد گرامی: با توجه به جواب سوال ۱۱۲۰۲ بنده هم نظرم همین است که شما فرمودید، وقتی شخص شکاک به یقین خود در رابطه با شکس اعتراف کرد راه شناخت یقینی باز می شود و کم کم با استدلالهای دیگر می توان شک کننده را از شک بیرون کشید مانند استدلال زیر: کسی که به وجود شک خود یقین دارد، به مفهوم وجود و عدم و مفهوم درست و نادرست نیز علم دارد. چون وقتی من در وجود چیزی شک دارم یعنی در معدومیت آن نیز شک دارم و نمی دانم که آیا آن چیز وجود دارد یا معدوم است؛ پس لازمه ی شک داشتن، معرفت داشتن به مفهوم وجود و عدم است که دو مفهوم بدیهی می باشند. همچنین وقتی من به وجود چیزی شک دارم یعنی نمی دانم که آیا این قضیه که «فلان چیز وجود دارد.» درست است یا نادرست. پس لازمه ی شک داشتن، دانستن مفهوم درست و نادرست می باشد که اینها نیز از مفاهیم بدیهی می باشند و کسی را از آنها گریزی نیست. به این ترتیب انسان مفاهیم بدیهی و بنیادی معرفت را به دست می آورد؛ و راه باز می شود برای دست یابی به قضایای بدیهی. رابعاً اگر کسی در درستی و نادرستی یک قضیه یا بود و نبود یک چیز شک دارد، پس به این قضیه یقین دارد که «دو نقیض، در یک موضوع، نه با هم جمع می شوند نه با هم از آن برداشته می شوند.» چون وقتی من در این قضیه که « فلان چیز وجود دارد.» شک می کنم ، به این معناست که من باور دارم که این قضیه، در آن واحد نمی تواند هم درست باشد هم نادرست. کما اینکه نمی تواند نه درست باشد و نه نادرست. همچنین وقتی من شک می کنم که « آیا فلان چیز وجود دارد یا ندارد»، به این معناست که من یقین دارم که ممکن نیست آن چیز، در آن واحد، هم موجود باشد و هم معدوم؛ کما اینکه ممکن نیست در آن واحد، نه موجود باشد و نه معدوم. پس لازمه ی شک داشتن، این است که ما به درستی این قضایا یقین داشته باشیم که: الف - «یک قضیه یا درست است یا نادرست.» ب - یک چیز و نقیض آن چیز (عدم آن چیز)، نه در یک موضوع جمع می شوند و نه با هم از یک موضوع برداشته می شوند. برای مثال یک چیز نمی تواند هم انسان باشد هم غیر انسان؛ کما اینکه یک چیز نمی تواند نه انسان باشد و نه غیر انسان؛ بلکه هر چیزی یا انسان است یا غیر انسان. به این طریق انسان بر اساس پاره ای ادراکات حضوری و غیر حسی، اولین قضیه ی عقلی بدیهی خود را به دست می آورد که انکار درستی آن ممکن نیست. چون از انکار آن نیز اثباتش لازم می آید. اگر کسی گفت که: «گزاره ی «یک قضیه یا درست است یا نادرست.» نادرست می باشد»، به او گفته می شود که آیا خود این ادعا درست است یا نادرست؟ هر گونه جواب دهد، تأیید درستی این قضیه خواهد بود که: «یک قضیه یا درست است یا نادرست.» خامساً اگر

کسی این قضایا را هم قبول نمود آنگاه در پرتو اینها چندین قضیه ی بدیهی دیگر را هم درمی یابد. مثلاً می یابد که: - تقدّم وجودی یک چیز بر وجود خودش ممکن نیست. چون از تقدّم شیء بر خودش، اجتماع نقیضین لازم می آید. - دور محال است؛ یعنی یک چیز نمی تواند علّت خودش یا علّت علّت خودش باشد. چون لازمه ی دور، تقدّم یک شیء بر خودش می باشد. - هر کلّ از جزء خودش بزرگتر است. - و الی آخر که نهایتاً شخص به یقین وجود مستقل از ذهن می رسد و شکش برطرف می شود.

#### متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: این نکات دقیق که می فرمایید موجب می شود که طرف بفهمد ناخود آگاه به طور بدیهی متوجه واقعیات هست ولی از جهت تفکر فلسفی گرفتار شک شده و از این طریق که می فرمایید از شک فلسفی اش آزاد می شود و به فهم بدیهی خود برمی گردد. موفق باشید